

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۱۲

نویسنده: ن. جلیل زاد

صدوهفت شمعی که باد نتوانست خاموش کند



غازی امان الله خان

{استقلال را بفهمیم، تا استقلال را بیابیم}
از امان الله تا فردا، نبضی که نمی ایستد.
خونی که در رگ بیرق جاریست.
افغانستان، عشقی که با استقلال آغاز شد.
از دل تاریخ، برای قلب فردا.
نبضی که در رگ های صدوهفت سال می تپد.
چراغی که با خون روشن شد، با عشق زنده میماند.
رودی به نام استقلال، دریایی به نام فردا.
قصه ملتی که هرگز زانو نزد.
سرود جاودانه کوه ها و آذیخواهی.
بیرقی که در باد افغانستان جان دارد.
صدوهفت بهار استقلال، هزار بهار امید.
امانتی از خون، هدیه ای برای فردا.
استقلال، حماسه ای که هنوز نانوشته مانده.
فرزندان امانی، وارثان چراغ.
«استقلال را بفهمیم، تا استقلال را بیابیم»
استقلال، صخره ای استوار در جغرافیای نقشه نیست،
بلکه نوری جاودان در اعماق شعور یک ملت است.
تا زمانی که حقیقت آزادی را در اندیشه، فرهنگ و خودباوری خویش نه نهمیم، هیچ بیرقی بر فراز هیچ کاخی،
نویدبخش رهایی واقعی نخواهد بود.
«استقلال را بفهمیم، تا استقلال را بیابیم»

این نه یک شعار، که رمز رستاخیز تاریخی ماست. فهمیدن استقلال یعنی شکستن زنجیرهای پنهان وابستگی،
گسستن از نگاه محتاج به بیگانه و بیداری وجدان ملی.
آن گاه که دانش، خرد و همبستگی در جان جامعه ریشه دواند، آزادی از طوفان های بیداد سپری شکست ناپذیر می
سازد.
استقلال از عمق اندیشه آغاز می شود و بر قله تاریخ به بار می نشیند، خرد را برافروزیم تا حاکم بر سرنوشت
خویش شویم.

در آستانه صدوهفتمین سالروز استقلال:
چراغی که نباید خاموش شود
استقلال، لغت ای که باید دوباره زیست
امسال، افغانان در سراسر جهان در آستانه صدوهفتمین سالروز استقلال کشور ایستاده اند، لحظه ای که باید آن را
نه با شعار، که با تأمل زیست.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له رالېرلو مخکې په خبر و لولئ

صد و هفت سال از روزی می گذرد که جوانی به نام امان الله خان، با جسارتی که در تاریخ این سرزمین کم نظیر است، زنجیر وابستگی سیاسی را از پای ملت گشود .

اما امروز، در برابر بیرقی که هنوز در باد افغانستان به اهتزاز درمی آید، پرسشی بنیادین در برابر ماست : آیا استقلال را واقعاً می فهمیم، یا تنها آن را به یاد می آوریم؟

استقلال، سندی کاغذی نیست که در یک روز امضا شود و در آرشیف تاریخ بخوابد .

استقلال، حالتی از بیداری جمعی است، باوری که در رگ های یک ملت جاری می شود و به آن می گوید: سرنوشت خود را با دست خویش می نویسیم .

استقلال یعنی وقتی دشمن از دروازه های وطن بیرون رانده می شود، دشمن درونی وابستگی، تفرقه و خودباختگی نیز از سینه ملت رخت بر بندد.

قرن بیستم و حافظه پاره پاره

قرن بیستم برای افغانستان، قرنی از توفان های پیاپی بود .

کودتاها، اشغال ها، جنگ های نیابتی و دیکتاتوری ها، هر یک تکه ای از حافظه ملی ما را ربودند .

ما بارها استقلال را در برابر تفنگ بیگانه دفاع کردیم، اما در برابر تفنگ برادر، در برابر تفرقه خودساخته، غافل ماندیم .

دشمن بیرونی را می شناختیم و علیه او می جنگیدیم، اما دشمن نهفته در نگاه محتاج به بیگانه، در دست دراز شده به سوی کمک خارجی، در زبانی که هویت خود را از دهان دیگران می جوید، ناشناخته باقی ماند.

استقلالی که امان الله خان با خون و اشک و اراده به دست آورد، هدیه ای ابدی نبود، امانتی بود که باید نسل به نسل، پاسداری، حفاظت و بازتعریف می شد .

اما تاریخ ما نشان داد که یک بار به دست آوردن استقلال کافی نیست، باید آن را در نهاد، در فرهنگ، در اقتصاد و در اندیشه ملی ساخت.

امان الله خان: مشعل دار نهضتی ناتمام

امان الله خان، بیش از آنکه پادشاهی سنتی باشد، مصلحی متجدد و آینده نگر بود .

او نهضتی بنا نهاد که بر سه ستون استوار بود: استقلال، مشروطه و علم .

این سه، نه شعارهایی پراکنده، بلکه نقشه راهی برای رهایی از عقب ماندگی تاریخی بودند .

او دریافته بود که استقلال حقیقی، تنها رهایی از قید استعمار نیست، بلکه بنای حاکمیت قانون و گسترش دانش در میان مردم است.

نهضت امانی، آزمونی بزرگ برای ملتی بود که پس از نیم قرن جنگ و انزوا، به دنبال هویت و مسیر تازه می گشت .

این نهضت، هم بازتاب آرمان های روشنفکران مشروطه طلب بود و هم پژواک خواسته های خاموش بخش بزرگی از مردم .

اما این خواسته ها در بستری پیچیده و ناهمگون رشد می کردند، جامعه ای در دوگانگی میان مدرنیته و سنت، میان امید و ترس.

سه نبرد تاریخی :

مشروطه در برابر مشروطه

در گستره تاریخ جهان، همواره سه نبرد بزرگ در جریان بوده است :

مشروطه در برابر مشروطه،

استقلال در برابر سلطه دودمانی،

و علم در برابر جهل .

در بسیاری از جوامع، سرانجام مشروطه، استقلال واقعی و روشنای علم پیروز شدند .

اما افغانستان مسیر دیگری پیمود، مسیری که در آن مشروطه بر مشروطه چیره شد، سلطه فئودالی جای استقلال حقیقی را گرفت، و خرافه بر خرد سایه افکند.

این وارونگی تاریخی، تصادف نبود .

نهضت امانی در برابر مقاومتی عظیم از سوی نهادهای سنتی، نخبگان محافظه کار، و مردمی قرار گرفت که از نیم قرن جنگ، خسته و آسیب دیده بودند، مردمی که در تاریکی ترس، توان پذیرش روشنایی تحول را نداشتند.

ریشه های داخلی یک شکست بزرگ

فقدان نهادهای قوی و پایدار، یکی از عوامل اصلی شکست نهضت پیشرونده ای امانی بود. حکومتی نوپا و بی تجربه، در برابر امواج گسترده مقاومت اجتماعی و سیاسی، توان ایستادگی نداشت. جامعه ای نیمه‌سنجی و نیمه مدرن، که در آتش جنگ های مکرر و تباهن گداخته شده بود، به سختی می توانست شتاب تغییرات بنیادین را تحمل کند.

مقاومت، تنها از منبر ملاها بر نمی خاست، صاحبان قدرت، تاجران، فرماندهان محلی و حتی برخی نخبگان، از بیم از دست دادن جایگاه خویش، در برابر روشنایی ایستادند.

شکاف های قومی و مذهبی، که پنجاه سال جنگ آن ها را عمیق تر کرده بود، وفاق شکننده دوران امانی را از هم پاشید و بذر نفاقی کاشت که تا امروز میوه های تلخش را می چینیم.

دست های بیرونی در بازی سرنوشت افغانستان، به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک خود، همواره میدان رقابت قدرت های بزرگ بوده است.

در روزگار نهضت امانی، بریتانیا و روسیه، با بازی های استعماری و حمایت پنهان از نیروهای مخالف، از هیچ تلاشی برای جلوگیری از استقلال واقعی این سرزمین دریغ نکردند.

آنان با دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی، بذر ناامنی پاشیدند و راه سقوط نهضت را هموار ساختند.

این مداخلات، تنها به سقوط یک نهضت ختم نشد، زمینه ساز بحران هایی شد که دهه ها بعد، افغانستان را به «زمین بازی» قدرت های بزرگ بدل کرد.

از وفاق ملی تا نفاق قومی

دوران امانی، دوران امید و وفاق بود، نخستین بار بود که ملتی از اقوام گوناگون، پشتوانه ای مشترک برای استقلال و ترقی می آفریدند.

اما سقوط این نهضت، آن وفاق شکننده را در هم شکست و به جای آن، نفاق قومی و مذهبی نشاندر، نفاقی که به یک قرن جنگ داخلی و بی ثباتی انجامید.

این گسست، تنها ساختار سیاسی را آسیب نزد، روح فرهنگ ملی و امید به فردا را نیز خدشه دار کرد.

زخمی که در دهه های بعد عمیق تر شد

آنچه از نهضت امانی برجای ماند، تنها یک خاطره تاریخی نبود، الگویی هشداردهنده بود. دهه ها بعد، همان بذرهای نفاق و وابستگی، در قامت رژیم های تازه، بار دیگر جوانه زدند. دستگاه های سرکوبی چون خاد و اکسا، در دورانی دیگر، همان دشمن درونی را - که در نگاه محتاج به بیگانه ریشه داشت - به اوج رساندند و هزاران فرزند آزادیخواه این خاک را، از محصل تا مبارز، به بند و شکنجه و مرگ سپردند.

این زخم ها، بخشی از همان زنجیره دراز فراموشی استقلال اند، زنجیره ای که هر بار ملت را از خویشتن خویش دورتر کرده است.

درسی که تاریخ به ما می آموزد

بزرگ ترین درس تاریخ این است که تحولات بنیادین، به خصوص در جوامع سنتی و آسیب دیده از جنگ، نیازمند زمان، آموزش مستمر و ثبات پایدارند.

نهضت امانی با شتابی صادقانه اما شکننده، به دنبال تغییری ریشه ای بود، شتابی که در کنار فشارهای داخلی و خارجی، مقاومت ها را تشدید کرد.

این، نه شکست یک آرمان، که هشدار برای نسل های آینده است:

آزادی و استقلال را نمی توان یک شبه ساخت، باید آن را سنگ به سنگ، نسل به نسل، بنا کرد.

استقلال در اندیشه، نه فقط در جغرافیا

اگر امروز، در آستانه صدو هفتمین سالگرد استقلال، بخواهیم به معنای حقیقی این لغت بازگردیم، باید بپذیریم که استقلال تنها در نقشه جغرافیایی نیست، در نظام آموزشی، در اقتصاد ملی، در فرهنگ مستقل، در زبان و ادبیات و رسانه ای است که از دل مردم سخن می گوید، نه از دهان قدرت ها.

استقلال، تنها در یک جشن گرفته نمی شود، در تمام روزهایی که برای ساختن، فهمیدن و همزیستی تلاش می کنیم، جان می گیرد.

سه ستون برای نهضتی نو

برای بازسازی مشروطه ای نوین، سازگار با واقعیت های امروز افغانستان، سه شاکله بنیادین باید احیا شوند:

نخست، استقلال حقیقی، نه فقط رهایی از سلطه خارجی، بلکه خودکفایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

دوم، علم و خرد، آموزش به عنوان پایه توسعه، با تلفیق دانش بومی و جهانی.

سوم، وفاق ملی، وحدتی فراتر از مرزهای قومی و مذهبی، در قالب هویتی انسانی و مشترک.

این سه محور، تنها راه حل های نظری نیستند، چراغ هایی اند که می توانند ملت را از گرداب تاریخ تکرار شونده بیرون کشند.

نقش نهادها و آموزش در بازسازی آینده

بدون نهادهای مدنی و قانونی مستحکم، هیچ تغییری پایدار نخواهد بود .

نهادهایی که حقوق شهروندان را تضمین کنند و بستر مشارکت واقعی مردم را فراهم آورند، پیش شرط هر بازسازی اند .

در کنار آن، سرمایه گذاری در آموزش عمومی و ارتقای آگاهی، کلید شکستن زنجیر جهل است، زیرا جامعه ای که نمی آموزد، نمی تواند رشد کند و نمی تواند در برابر استبداد ایستادگی کند.

وفاق ملی ، پلی از میان زخم ها

پذیرش تنوع قومی، زبانی و مذهبی در چارچوب یک هویت ملی فراگیر، شرط بازگشت به مسیر عدالت و ترقی است .

تجربه تلخ یک قرن نفاق، به ما آموخته که تفرقه، تنها بازنده آن ملت است، و دشمنانی که از این تفرقه سود می برند، همیشه بیرون از مرزها نایستاده اند.

چراغی که در دل تاریکی روشن ماند

نهضت امانی، هرچند خاموش شد، اما شعله اش هرگز به کلی فرو ننشست .

آن شعله، در جان هر افغانی که به کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت خویش باور دارد، همچنان زنده است .

تاریخ، شاهد سقوط ها و شکست های بسیار بوده، اما هیچگاه پایان راه نبوده است .

هر نسلی که با آگاهی به گذشته می نگرَد، فرصتی تازه برای روشن کردن دوباره آن چراغ می یابد.

نهضت امانی ، امانتی برای فردا

در آستانه صدو هفتمین سالروز استقلال، این نوشته را نه به عنوان یک مقاله گذرا، بلکه به عنوان امانتی برای نسل های بی گناه فردا می نویسم ، برای کودکانی که هنوز معنای واقعی استقلال را نمی دانند، اما وارثان راستین آن اند. باشد که این نسل، برخلاف نسل های پیشین، استقلال را نه در شعار، که در رفتار زندگی کنند، نه در دیوار مکاتب، که در وجدان بیدار خویش.

استقلال، حسی از مالکیت بر سرنوشت است، و تا زمانی که این حس در دل ملت زنده نشود، هر بیرقی که بر فراز کاخ ها برافراشته شود، در باد بی معنا خواهد ماند .

اما اگر این حس دوباره در رگ های ملت جاری شود، آنگاه صدو هفتمین سالگرد استقلال، نه یادبود یک شکست تاریخی، که آغاز نهضتی نو خواهد بود، نهضتی که این بار، با درس آموزی از گذشته، بر پایه ای استوارتر بنا می شود.

درو بر روان امان الله خان و همه کسانی که برای آزادی این سرزمین جان باختند .

درو بر همه فرزندان این خاک که در طول یک قرن، برای استقلال، برای عدالت، و برای کرامت انسانی مبارزه کردند و می کنند .

باشد که چراغ استقلال، این بار برای همیشه روشن بماند.

بلی وجیبه ای ملی ما این است که استقلال را بفهمیم تا استقلال را دریابیم.

در آستانه صدو هفتمین سالروز استقلال: چراغی که نباید خاموش شود

تاکید می کنم ، استقلال، لغت ای که باید دوباره زیست.

امسال، افغانان در سراسر جهان در آستانه صدو هفتمین سالروز استقلال کشور ایستاده اند، لحظه ای که باید آن را نه با شعار، که با تأمل زیست .

صد و هفت سال از روزی می گذرد که جوانی به نام امان الله خان، با جسارتی که در تاریخ این سرزمین کم نظیر است، زنجیر وابستگی سیاسی را از پای ملت گشود .

اما امروز، در برابر بیرقی که هنوز در باد افغانستان به اهتزاز درمی آید، پرسشی بنیادین در برابر ماست :

آیا استقلال را واقعاً می فهمیم، یا تنها آن را به یاد می آوریم؟

استقلال، سندی کاغذی نیست که در یک روز امضا شود و در آرشیف تاریخ بخواهد .

استقلال، حالتی از بیداری جمعی است ، باوری که در رگ های یک ملت جاری می شود و به آن می گوید: سرنوشت خود را با دست خویش می نویسیم .

استقلال یعنی وقتی دشمن از دروازه های وطن بیرون رانده می شود، دشمن درونی وابستگی، تفرقه و خودباختگی نیز از سینه ملت رخت بر بندد.

واپسین سخن
سقوط نهضت امانی حاصل قیچی دو لبه بود: لبه داخلی (فقدان زیرساخت، شتابزدگی اصلاحات و مقاومت سنت)
و لبه خارجی (تخریبات فعالانه بریتانیا و سیاست‌های بی ثبات و مداخله جویانه شوروی).
بریتانیا با سوءاستفاده از باورهای مذهبی مردم، خط بطلانی بر نخستین تجربه مشروطه خواهی افغان ها کشید تا
الگوبرداری ضد استعماری در منطقه شکل نگیرد.
۱۲ اگست ۲۰۲۶
۲۱ اسد

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد